

دوتا نفس

مک ہارنٹ و جوری جان
ترجمہ امیر الحسن دانشور کیان

جوری جان

دبیر محبوبه: رامتین فرزلا



تیراز ۱۰۰۰ (نسخه)

لیتوگرافی:
واژه پدراز اندیشه



سرشناسه: بارنت، مک
Barnet, Mac
عنوان و نام پدید آور: دوتاخفن / مک بارنت، [جان جوری] ؛ تصویرگر کوین کورنل؛ ترجمه‌ی
امیرحسین دانشورکیان.
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۲۲۰ص: مصور، ۲۱۴س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۱۱-۲۹-۰
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: c2015، The terrible two.
موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) - - قرن ۲۰م.
شناسه‌ی افزوده: جان، جوری
شناسه‌ی افزوده: John, Jory
شناسه‌ی افزوده: کورنل، کوین، تصویرگر
شناسه‌ی افزوده: Cornell, Kevin
شناسه‌ی افزوده: ادانشورکیان، امیرحسین، ۱۳۷۱، مترجم.
رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ ۱۳۵۹ اب/پzv
رده بندی دیویی: [ج] ۸۲۳/۹۱۴
شماره کتاب شناسی ملی: ۴۰۹۵۵۵۶

قیمت: ۱۱۰۰۰ تومان

۱۳۹۴

مکے پارت

ترجمہ: امیر حسین دانشور کیان



انتشارات پرتقال



نوبت پاپ
اول - 95



نوٹس



پاپ و صاف: وزیر پبلز اڈیشہ

صفیہ آرا: حسن مگرابی

مدیر ہنری: شگون شریفی

بازاریابی

مقدمه‌ی یک کودک ناشر!

خواهش می‌کنم بزرگ نشید!
ما هم یه روز مثل شما و هم سن و سال شما بودیم؛
خوش حال بودیم و بی‌دلیل می‌خندیدیم!
اما نمی‌دونیم کی بهمون یاد داد که:
”بهتره زود بزرگ بشید؛ بزرگ شدن و بزرگ بودن، بهتره...“
و امروز که بزرگ شدیم، مثل چی پیشمونیم!
حالا دنبال یه راهی می‌گردیم برای برگشتن...
من می‌خوام برگردم
اولین کاری که برای برگشتن انجام دادیم،
راه‌انداختن یه انتشارات کودک و نوجوان بود؛ انتشارات پرتقال!
با انتشار هر کتابِ خوبِ کودک و نوجوان،
ما یه قدم به شما نزدیک‌تر می‌شیم.
منتظرمون باشید.
ما برمی‌گردیم و با هم بازی می‌کنیم؛
و از کودکی‌مون لذت می‌بریم.
منتظر باشید...

تقدیم به خراب‌کارای مدرسه و قربانیاشون.
خوب باشین!

اسم‌ها این‌جوری آمده‌اند

Yawnee Vally

«یاونی ولی»

فصل ۱

Yawnee Valley

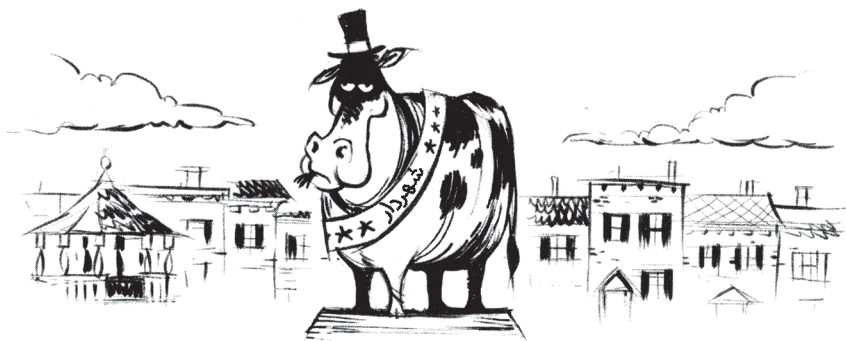
به «یاونی ولی» خوش اومدین؛ سرزمینی سرسبز و شاد که
تپه‌های شیب‌دارش به رودخونه‌ها می‌رسن و تا جایی که چشم
کار می‌کنه، میشه توش گاو دید. اینم یکیش:



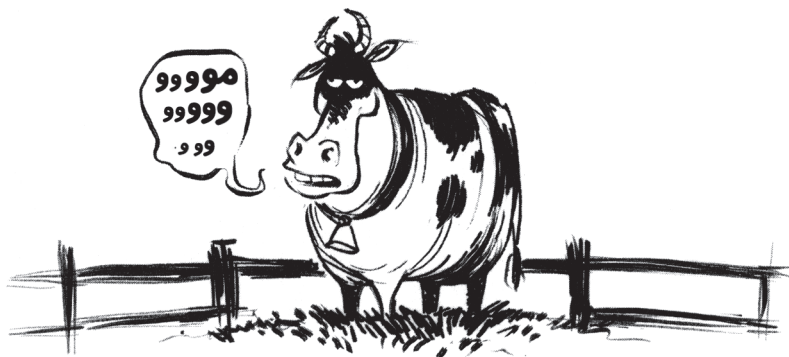
یه کم از یاونی ولی بگیم: اگه تموم گاواى اینجا رو روی هم سوار کنیم، می‌رن تا کره‌ی ماه و برمی‌گردن (البته خیلی هم ایده‌ی جالبی نیست، چون گاوا هم از ارتفاع می‌ترسن، هم نمی‌تونن بدون کلاه مخصوص تو فضا نفس بکشن).



سال ۱۸۳۶ سرِیه اشتباه تو رأی گیری، یه گاو، شد شهردار یاونی ولی. البته تونست رکوردو بشکنه و یه بار دیگه هم رأی بیاره! مجسمه‌ی گاوه هنوزم که هنوزه تو میدون اصلی شهر سرپا واستاده.



اگه یه روز کامل، کنار یه گاو وایسین، متوجه می‌شین حدود صدبار می‌گه مووووو. شمردن این موووووو گفتن یه راه مناسب واسه وقت‌گذرونی تو یاونی ولیه.



این یکیش!
با چیزایی که گفتیم، اگه از گاوا خوشتون بیاد، «یاونی ولی» براتون جای خیلی باحالیه.
اما مایلز مُرفی از گاوا خوشش نمیومد.

فصل

۲

این مایلز مُرفیه. داره میاد «**یاونی ولی**». بیاین به ریخت وقیافهش
یه نگاهِ بندازیم.

آخَمْ وَ تَخْمِشَو ببینین! نگاه کنین چه جوری صورتش و چسبونده به
شیشه! انگار داره دنبال راه فرار می‌گردد.

ببینین! آه کشیدنش و ببینین:

آه..... آه..... آه..... آه..... آه.....
وسایل مایلز. آشپزخانه، غذاخوری.



این شد صدمین آه امروز.
 جودی مرفی از روی صندلی راننده گفت: «مایلز! این قدر آه وناله
 نکن.» بعدشم گفت: «دیگه داریم خونه دار می‌شیم! اتاقت بزرگ‌تر
 می‌شه، حیاط دار می‌شیم. خب یه شروع تازه‌س دیگه! مثلاً چی
 می‌شه یه کم بخندی؟»



ولی مایلز نمی‌تونست بخنده، چون از اسباب‌کشی به یاونی ولی
 خوشش نمیومد. از خدافظی با دوستاش، کارل و بن خوشش نمیومد.
 از خدافظی با آپارتمان قبلیشون تو اون ساختمان صورتی نزدیک دریا
 خوشش نمیومد. از خدافظی با اتاق قدیمیش که کلی نقشه تو رو
 درودیوار و سقفش چسبانده شده بود، خوشش نمیومد؛ نقشه‌هایی
 که دوست داشت با خودش بیاردشون، ولی این قدر خوب چسبونده
 بودشون که موقع کندن پاره شدن! تقصیر خودش بود، نباید این قدر

Carl & Ben

خوب می‌چسبوندشون. از خدافضلی با فروشگاه مَکَس هم خوشش
نمیومد؛ آخه همه‌ی آب‌نباتاش رو از اونجا می‌خرید. از این گذشته،
از خداحافظی با اسم‌ورسمش به‌عنوان خفن‌ترین خرابکار مدرسه
خوشش نمیومد؛ هرچی نباشه، سال‌های سال زحمت کشیده بود
تا به همچین جایی برسه.

مایلز همه‌ش امیدوار بود یهو دور بزَن و برگردن خونه، ولی
همین‌طوری رفتن و رفتن تا رسیدن به این تابلو:



فصل ۳

پاسی از شب گذشته بود و مایلز دورتادور اتاقشو با قدماش متر کرده بود. زیادی بزرگ بود. دیوارا زیادی سفید بودن. همه جا پر از جعبه بود. الآن باید خواب باشه، ولی بیداره، چون اتاقش اصلاً خوب نیست و خونه شونم اصلاً خوب نیست و حیاطشونم اصلاً خوب نیست. واسه مایلز اتاقای بزرگ و خونه و حیاط هیچ اهمیتی نداشتن. آخه این کجاش یه شروع تازه بود؟ حتی یه شروع گند هم نبود! آباژور رو جعبه رو خاموش کرد و رفت بخوابه.



خوابش نمی‌برد. آخه قبلنا، تو اتاق قبلیش، از پنجره صدای موج دریا میومد و آروم آروم چرتش می‌گرفت.
دوباره از تختش بلند شد و پنجره رو وا کرد. یه جا اون دور دورا صدای موووووی یه گاو اومد.

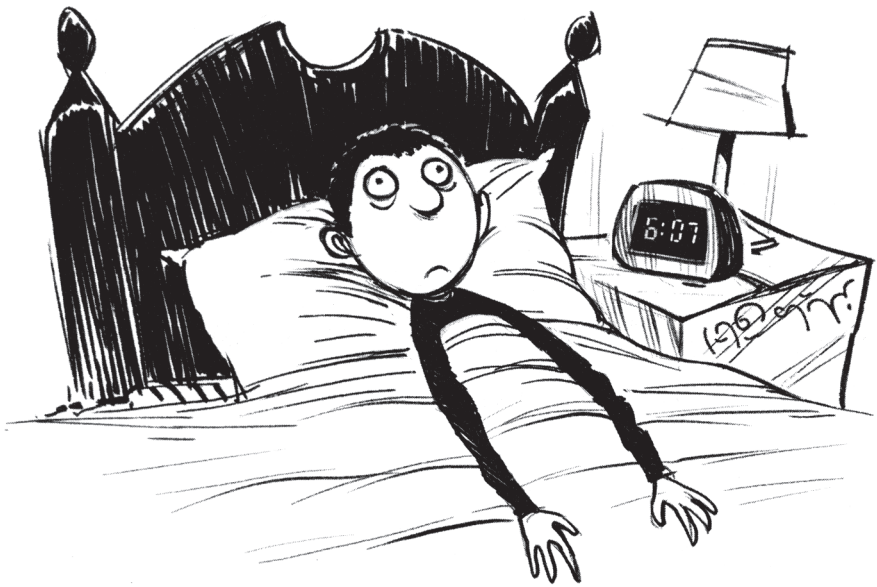


هوای بیرون اتاق قبلیش، بوی دریا می‌داد، اما اینجا همه‌چی بوی گاو می‌داد.
امروز که روز خوبی نبود، ولی حتماً فردا روز بدتری بود. فردا مدرسه‌ش شروع می‌شد!
مایلز با ترس ولرز رفت بخوابه.

فصل ۴

مایلز با ترس ولرز از خواب پرید.

چشماشو باز کرد و به سقف خیره شد. دیشب خواب دیده بود که همه‌ی اینا کابوسن و الانم آرزو می‌کرد کاش همه‌چی یه خواب باشه.



چشماشو محکم بست و سعی کرد دوباره بخوابه، ولی صدای این‌ور اون‌ور رفتن مامانش از تو آشپزخونه‌ی طبقه‌ی پایین نمی‌داشت.

مٹ اینکہ داشت صبحونه آماده می‌کرد. صبحونه بوی تخم‌مرغ می‌داد و گاو! شایدم بوی گاو از گاوای بیرون بود.

مایلز تخم‌مرغاشو خورد؛ مزه‌ی ترس می‌دادن! یا اینکہ چون ترسیده بود، این‌طوری فکر می‌کرد.

تربش حتی تو مسیر مدرسه‌ی علوم و ادبیات یاونی ولی هم ولش نکرد. مایلز گفت: «مامان! اگه جهشی بخونم چی؟ خیلی از بچه‌ها این کارو می‌کنن. اون وقت می‌تونم یه سال وقت بذارم رو پروژه‌هام. کلی پروژه دارم، می‌دونی که! اصلاً امسال می‌تونه بشه سال پروژه‌هام!»

«مایلز جان! آدم وقتی جهشی می‌خونه، یه سال رو تعطیل نمی‌کنه! فقط می‌ره یه کلاس بالاتر.»

«می‌دونم مامان! ولی آخه اگه این کارو بکنم، تو کلاس بعدی از همه‌ی بچه‌ها کوچیک‌تر می‌شم. اینم که اصلاً خوب نیست. همینہ که می‌گم یه سال برم پی پروژه‌هام.»

«پروژه بی پروژه!»

«اصلاً می‌تونم برم جهانگردی. می‌دونی که چقدر دوست دارم دورتادور دنیا رو ببینم. از قدیمم گفتن سفر بهترین معلمه.»

«نه!»

«فرصت مطالعاتی چی؟ می‌دونی فرصت مطالعاتی چیه مامان؟»

«آره، خودت می‌دونی؟!»

«همون سال پروژه‌هاس دیگه.»

«نه!»

جلو در مدرسه وایسادن.

۱- شما یادتون نمیاد، ولی از بابا یا مامانتون بپرسین «مایلز جان! دلبندم!» یعنی چی تا واسه‌تون توضیح بدن!

جودی پرسید: «چیزی جا نذاشتی؟»
 مایلز یه نگاه به دوروبرش
 انداخت. کوله‌پشتی جدیدش که
 بود، ظرف غذاشم سر جاش بود،
 کلاسور جدیدشم، آره، بود. پوشه‌ها
 و کتشم که بودن و از همه مهم‌تر،
 مزاح‌نامه‌ش^۱ رو هم آورده بود.
 جلد و ایناشو که می‌دید، خیلی
 دفتر مسخره‌ای به نظر می‌اومد؛




خب برا اینکه کسی شک نکنه؛ ولی توش پر از نقشه و چرک‌نویس
 و یادداشت و برنامه واسه انواع و اقسام شوخیایی بود که مایلز تا
 حالا از خودش درآورده بود.

حُقه‌ی روح، حُقه‌ی بی‌دندونی و عملیاتِ تکالیف خیس، همه
 اینجا بودن. دوتا گربه جای یه سگ، ماهی تو رختخواب، لیموناد
 بدون شکر و مأموریتِ پیراشکی. خلاصه اینکه توش پر از چیزایی بود
 که مایلز رو معروف کرده بود. سس گوجه‌ی خون‌مانند، کشمش
 اینجا، کشمش اونجا، کشمش همه‌جا و عملیاتِ شلوارک شنی.

۱- این کتاب شوخی‌ها این‌قدر عزیز بود
 و مایلز این‌قدر واسه‌ش زحمت کشیده
 بود که لیاقت یه اسم درست و حسابی
 رو داشت. واسه همین اسمش رو گذاشتیم
 مزاح‌نامه. مزاح که یعنی همون شوخی،
 نامه هم اسمیه که نویسنده‌های خوب واسه
 دفتر خاطراتشون یا زندگی‌نامه‌هاشون
 می‌ذارن. البته زبونمون لال، فکر نکنین
 شبیه قابوس‌نامه و شاهنامه‌ها!
 اصلاً یه چیز دیگه‌ن اون!



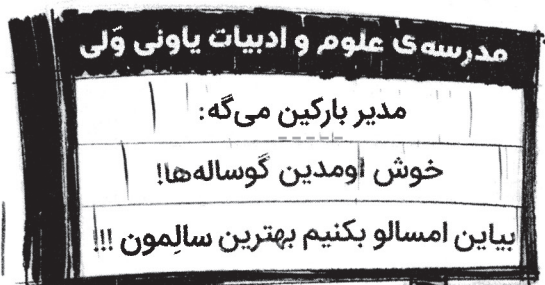


روز اول تو یه مدرسه‌ی جدید تو یه شهر جدید، روزیه که می‌تونین تصمیم بگیرین می‌خواین چه جور بچه‌ای باشین؛ می‌تونین باهوش باشین یا می‌تونین از اون بچه‌هایی باشین که کفشای خفن می‌پوشن؛ می‌تونین از اون بچه‌هایی باشین که همه‌چی رو درباره‌ی ماشینای قدیمی یا وضع مملکت یا جنگ جهانی اول می‌دونن؛ از اونایی که همیشه لَبَلوا دارن؛ از اون شطرنج‌بازا؛ بسکتبالیستا؛ از این بچه‌هایی که اهل انجمن دانش‌آموزی و این حرفان؛ از اونایی که خیریه^۲ راه میندازن؛ از اونا که جلو می‌شینن؛ از اون بچه سَرّا که ته می‌شینن؛ از اون بچه‌هایی که حتی وقتی جوابو بلد نیستن، دستشون بالاست. از اون بچه‌هایی که فیلم بزرگونه می‌بینن. از اونایی که بابا مامانشون اجازه نمی‌دن فیلم بزرگونه ببینن، ولی می‌گن دیده‌ن و داستانشم واسه خودشون از رو تبلیغاتش سر هم می‌کنن.

تو روز اول مدرسه، حتی می‌تونین واسه خودتون لهجه‌ی فرانسوی بسازین و وانمود کنین خارجی هستین؛ می‌تونین واسه معلمتون کادو بیرین و بشین پاچه‌خوار کلاس؛ از اون بچه‌هایی که برای کار عملی کلاس،

۱- لَبَلو دیگه! از این کرمای لب که وقتی لبشون خشک می‌شه، می‌زنن. شبیه رُزه، ولی رُز نیست. خیالتون راحت پسرا!

۲- Canned-food drive یه برنامه‌ایه که توش یه مدتی همه کنسرو و اینا جمع می‌کنن، بعد مهلت که تموم شد، کنسرو رو می‌دن به اونایی که وضع مالیشون خوب نیست یا مشکلی واسه‌شون پیش اومده. یه چیزیه که ما تو کشورمون به اون صورت نداریمش، واسه همین مجبور شدیم بنویسیم «خیریه». ولی کاش ما هم شبیه‌شو داشتیم. کار قشنگیه، نه؟



Barkin

وسایل گرون میارن؛ از اون بچه‌ها که هر زنگ ده‌بار می‌رن م‌د‌اشونو می‌تراشن؛ از اون بچه عجیب‌گریبا که جورابای لنگه‌به‌لنگه می‌پوشن؛ از اون بچه‌ها که کاری ندارن هوا چطوریه و هیچ‌وقت لباس گرم نمی‌پوشن؛ خلاصه امروز روزیه که می‌تونین هر جور بچه‌ای که دوست دارین، باشین و تا آخر عمرتون هم همون بچه بمونین.

اما مایلز نمی‌خواست از اون بچه‌ها باشه. اصلاً نمی‌خواست بچه‌ی جدیدی بشه. می‌خواست همونی باشه که قبلاً بود: «خرابکار مدرسه». بهترین شوخی‌ای تاریخ مدرسه‌ی قبلی رو مایلز ترتیب داده بود. حلالم می‌خواست اینجا همون جوری ادامه بده.

«خدافظ مامان!»

از ماشین پیاده شد و وایستاد؛ هم واسه اینکه ساختمان مدرسه‌ی علوم و ادبیات یاونی ولی رو ورن‌انداز کنه، هم واسه اینکه اوضاع رو سبک‌سنگین کنه! مدرسه یه ساختمان آجری بود که خودش شکل یه آجر ساخته بودن. مایلز دوروبرشو نگاه کرد و همون چیزای عادی همه‌ی مدرسه‌ها به چشمش خورد:

یه سردر معمولی؛

یه پرچم معمولی که به یه میله‌ی پرچم معمولی وصل بود؛

بچه‌های معمولی؛



پَرچینای معمولی؛

درختای معمولی؛

ورودی معمولی که با یه ماشین معمولی بسته شده بود؛
صبر کن ببینم! یه کاسه‌ای زیر نیم کاسه‌س. چشمای مایلز برق زدن.
رفت پیش بچه‌ها. صدای پوزخند میومد؛ صدای غرغر میومد؛
هرهر خنده هم بود.

یکی از بچه‌ها گفت: «یه ماشین رو پله‌هاس.»

«چه خبره آخه؟! بی شوخی، یکی به من بگه چه خبره اینجا!»

اسم این پسره استوارت بود. همه می‌تونستن بهش بگن چه خبره، ولی
همیشکی هیچی نمی‌گفت. از این اتفاقا واسه استوارت زیاد می‌افتاد!
قلب مایلز شروع کرد تاپ‌تاپ زدن.

زنگ خورد و صدای دزدگیر ماشین هم دراومد.

هیچ کس از جاش جُم نخورد.

استوارت یهو زد زیر گریه و گفت: «آخه چطوری بریم تو مدرسه،
وقتی یه ماشین اون جاست؟»

مایلز برای اولین بار از وقتی اسباب‌کشی کرده بودن، خندید.
شوخی باحالی بود.

بعد یهو خنده‌ش قطع شد. عجب شوخی باحالی بود! اخماش
رفت تو هم. این جور که بوش میومد، این مدرسه خودش یه
دلک داشت. انگار شوخیاش بدم نبودن.

با این وضعی که مایلز داشت، یعنی نه چیزی از جنگ جهانی
اول می‌دونست، نه جوراباش لنگه‌به‌لنگه بودن، اگه دلک مدرسه
نمی‌شد، نمی‌تونست آدم مهمی باشه.